بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 3 آبان 1396.

مرحوم شیخ انصاری در بحث آخر های اشتغال به بحث همین اقلّ و اکثر در شبهه موضوعیه را مطرح می کند دو تا مثال برای اقلّ و اکثر در شبهه موضوعیه می زند یک مثال این است که ما مأمور به هستیم به صوم شهر رمضان. نمی دانیم صوم شهر رمضان شهر رمضان سی روز است یا 29 روز است. بنابراین در مورد فرض کنید به نحو مجموعی اگر مأمور به باشیم. این طوری در نظر بگیرید. به نحو ارتباطی نه استقلالی. مأمور به باشیم به صوم شهر رمضان به نحو ارتباطی مردد بین این باشد که شهر رمضان 29 روز است یا 30 روز. خب این یک مثال برای شبهه موضوعیه اقلّ و اکثر مرحوم شیخ می زند. مثال دیگر می گویند که ما اگر مأمور به باشیم به طهور. طهور نمی دانیم این طهور چه چیزی جزء وضو هست. چه چیزی جزء وضو هست و عرض کنم خدمت شما آیا وضو مثلا مسح تا کجا جزء وضو هست. آیا تا مفصل باید انجام شود یا تا سر کعب کفایت می کند امثال اینها. خب اگر ما همچین شکی را کنیم در واقع این شبهه موضوعیه دایر بین اقلّ و اکثر است. مرحوم نائینی یک اشکالی مطرح می کند و بعد خودشان بحث را از یک زاویه دید دیگری مطرح می کنند من فقط می خواهم آن اشکال مرحوم نائینی را اینجا مطرح کنم برای روشن شدن همین سؤالی که شما کردید آن این است که ایشان می گوید این بازگشت می کند به شک در

این مثال دومی که مرحوم شیخ زدند.

مرحوم شیخ در این مورد قائل به اشتغال هم می شود بعد مرحوم نائینی می گوید که این مثالی که شما زدید شک بین اقلّ و اکثر نیست. شک بین اقلّ و اکثر نیست بلکه بازگشت به شک در محصّل می کند و به خصوص روی مثال دوم تکیه می کند که کأنه مثال روشن شک در محصّل است. ولی ببینید ما دو جور در این مثال دوم دو جور تصویر می شود کرد. یک موقعی مأمور به ما طهارت است. ما نمی دانیم وضوی ده جزئی طهارت را حاصل می کند یا وضوی 9 جزئی. علی أیّ تقدیر مأمور به خارج از این اجزا هست. یک چیزی هست که یتحصّل من الاجزاء ولو در عالم خارج. در عالم خارج هم مأمور به از اجزاء جدا هست. یک موقعی هست مأمور به طهارت نیست طهور است. طهور یعنی ما یطتهّر به. مطهّر. مأمور به مطهّر است شارع گفته است شما مطهّر را باید حاصل کنید. مطهّر منطبق می شود دقیقا بر همان وضو. بر همان اجزاء. بر اجزاء منطبق می شود. بنابراین اینجا اگر این را شما داخل در محصّل تلقّی می کنید می گویید این شکّ در محصّل هست، خب خیلی مهم این در واقع موردی که یک عنوان اعتباری ای هست که آن عنوان اعتباری بر نفس اجزا منطبق شود همین مثالش هست. چه امر به مطهّر شارع کرده است امر به طهور به معنای مطهّر یا ما یتطهّر به هست چون بر خود وضو قابل انطباق هست. که ما عرض می کردیم که دیروز عرضی که می کردم این بود که لازم نیست اعتباری فرض کنیم. این تصویر را در امور حقیقی هم می شود تصویر کرد. من اگر مأمور باشم به سبب القتل. مأمور باشم به علّـت القتل. شارع به من گفته است علّت القتل را ایجاد کن. علّـت القتل منطبق می شود بر رساس اطلاق رساس یا اطلاق رساسین. بنابراین این در اینجا خیلی دخالت ندارد که یک امر اعتباری باشد یا یک امر اعتباری نباشد. بحث این است که مأمور به من منطبق هست بر آن اجزاء یا جدا از اجزاء هست؟ معلول اجزاء هست خارجا و به یک وجود مستقلی تحقّق پیدا می کند. و ما حالا علی أیّ تقدیر این هم که مرحوم نائنی می گوید مبنای مرحوم شیخ اینجا، اشکال ایشان می کند به مرحوم شیخ که شما در اقلّ و اکثر ارتباطی قائل به برائت شدید چرا در اقلّ و اکثر ارتباطی که در شبهات موضوعیه باشد که این مثال ها قائل به احتیاط می شوید. این اصلا علتی که قائل به احتیاط شدید اینکه مثال هایی زده است که این مثال ها خارج از اقلّ و اکثر ارتباطی است. پاسخ مطلب اینکه هیچ تنافی ای با مطلب ندارد. شیخ حرفش این است آن عنوانی که مأمور به به آن تعلّق گرفته است در آن عنوان شک و تردیدی نیست. ماه رمضان است اما اینکه این ماه رمضان خارجا با چه چیزی محقّق می شود آن خارج از تکلیف است. در مثال ماه رمضان هم همین است هم در مثال طهور. شارع به ما یتطهّر به امر کرده است. ما یتطهّر به یک عنوان بسیط هست اینکه خارجا محقّق این عنوان بسیط یک امر مرکّب مردّد بین اقلّ و اکثر هست این عنوان را از وساطت خارج نمی کند. حرف شیخ این است که ما هم همین را اینجا عرض می کردیم. محصّل عرض ما همین فرمایش مرحوم شیخ در همین بحث شبهه موضوعیه اقل و اکثر است. از فرمایش ایشان هم همین مطلبی که ما عرض می کردیم استفاده می شود. خب این یک توضیحی می خواستم بعدا عرض کنم حالا چون سؤال کردید حالا عرض کردم.

خب بیاییم در بحثی که اینجا مرحوم آقای روحانی متعرّضش شده اند. آقای روحانی می فرمایند که یکی از بحث هایی که در جریان برائت در شبهات موضوعیه هست این است که ضابطه جریان برائت چیست. ایشان می گوید ضابطه جریان برائت این است که اگر ما در اصل تکلیف یا در سعه تکلیف نسبت به یک مورد شک داشتیم برائت جاری می شود. ولی اگر اصل تکلیف معلوم باشد و سعه تکلیف هم معلوم باشد خب آنجا برائت جاری نمی شود. ایشان می فرمایند که این مطلب هم واضح است. علّت این ضابطه چون آن چیزی که به ید شارع هست تکلیف و شمول تکلیف هست. بنابراین چیزهایی که خارج از تکلیف هست شئون شارع نیست کأنه امکان ندارد که شارع مقدس اینجا تصرّف مولوی صورت بدهد. خب اینجا من یک توضیحی بدهم روشن شود که اصلا محطّ بحث ما چیست. آیا این جور بحث را به این نحو به عنوان یک امر بدیهی و روشن تلقی کردن درست است یا نه. من مثال شک در محصّل را میزنم. خب شکّ در محصل به خصوص محصّل خارجی ای که جدا باشد مثلا شارع گفته است که قتل الکافر مأمور به قتل الکافر باشد نمی دانیم قتل الکافر با پرتاب یک تیر حاصل می شود یا با پرتاب دو تیر. خب این بحثی نیست که اینجا مجرا مجرای اشتغال هست و برائت جاری نمی شود. حالا اگر شارع اینجا آمد و یک دلیلی گفت که شما لازم نیست دو تیر پرتاب کنید. یک تیر که پرتاب کنید کافی است. این دلیل آیا اشکال عقلی دارد؟ خیل اشکال عقلی ندارد ولی اگر شارع یک همچین دلیلی گفت ما از آن چه چیزی کشف می کنیم؟ ما کشف می کنیم که حالا با توجه به خصوص این نکته را من عرض کنم یک بیانی آقایان دارند که آیا تصرف در مقام امتثال بدون تصرف در مقام جعل امکان پذیر هست یا نیست. به اصطلاح جعل مفرّق صحیح است یا نیست. ما عقیده مان این است که صحیح نیست بازگشت می کند مواردی که تصرّف در مقام امتثال هست باید بازگشت کند به مقام جعل ولو بقائا. به آنجا باید بازگشت کند. من روی این مبنا بحث را دنبال میکنم روی آن مبنای چیز هم می شود بحث دنبال شود ولی حالا روی این مبنا دنبال کنیم یک مقداری برای روشن شدن بحث واضح تر است. ببینید اگر شارع مقدس اینجا آمد گفت شما لازم نیست دو تیر بندازید. یک تیر هم بندازید کافی است. کفایت یک تیر. معنایش چیست؟ معنایش این است که من قتل الکافر را علی وجه الاطلاق نمی خواهم. قتل الکافری که با انداختن یک تیر حاصل می شود آن مقدار برای من مطلوب است. یعنی اگر که یک احتمالی هست قتل الکافر. قتل الکافری که با انداختن دو تیر حاصل می شود آن مصلحت الزامیه ندارد. آن چیزی که مصلحت الزامیه دارد قتل الکافری هست که با انداختن یک تیر حاصل می شود. حالا این ممکن است تحقق پیدا کند ممکن است تحقق پیدا نکند. در واقع مفاد ادلّه دالّ بر کفایت اطلاق رساس واحد به این است که تصرّف می کند در آن دلیل بر قتل. آن را از اطلاق می اندازد. مقیّد می کند. پس در واقع علتی که ما می گوییم کفایت نمی کند عرض کنم خدمت شما در جایی که یک همچین دلیلی بر کفایت اطلاق رساس واحد نداشته باشیم حتما باید دو رساس بزنیم دلیلش چیست؟ دلیلش این است که آن ادله اولیه ما که قتل الکافر را لازم کرده است اطلاق داشته است. گفته است من قتل الکافر رامی خواهم. حصه خاصی از قتل الکافر را نمی خواهم. قتل الکافر علی وجه الاطلاق را می خواهم. اگر قتل الکافر علی وجه الاطلاق باشد باید شما کاری کنید که این قتل الکافر تحقق پیدا کند. اشتغال یقینی برائت یقینی را دنبال دارد. در واقع بازگشت به استظهار از ادله اولیه است. بازگشت به آن اطلاق ادله اولیه است. و الا اگر ادله اولیه اطلاق نداشته باشد یا اطلاق نداشتنش ذاتا اطلاق نداشته باشد یا به خاطر دلیلی که ظاهرش کفایت یک امتثال خاص است در آن اطلاق تصرّف شده باشد. اگر این باشد ما نمی گوییم که حتما باید اشتغال قطعی حاصل شود. اینکه می گوییم اشتغال قطعی حاصل شود به خاطر آن اطلاق ادله اولیه است. یک بحث استظهاری و یک بحث اثباتی است. و الا ثبوتا مانعی ندارد. اگر هم می گوییم ثبوتا مانع دارد به خاطر اینکه از یک طرف امر شارع مطلق باشد و بخواهد با وجودی که امر مطلق هست کفایت یک شیء خاص را قائل شود این نمی شود. یعنی با فرض پذیرش اطلاق امر اولیه معنا ندارد که شارع به اشتغال قطعی حکم نکند. و الا یک اشکال عقلی ورای اینها در این جاها نیست. خب این نکته را توجه داشته باشید. حالا

سؤال:

پاسخ: حالا بحث سر این است آهان این را می خواهم گویم که بحث سر این است که اطلاق حدیث رفع ناظر به آن به اصطلاح جایی آن چیزی هست که تکلیف به گردن من می آید. ناظر به مرحله اشتغال نیست. ناظر به مرحله اشتغال ذمّه است. می گوید اگر در اشتغال ذمّه شما شک داشته باشید که چه چیزی گردن شما می آید آن چیزی که مشکوک است که به گردن شما آمده است نسبت به عدم امتثال او شما عقاب نمی شوید. حدیث رفع ناظر به مرحله امتثال نیست. ناظر به مرحله اشتغال هست. و در اینجا چون آن چیزی که به عهده انسان می آید معلوم است بنابراین مجرای حدیث رفع نیست. یعنی در واقع بحث سر این است که اطلاق حدیث رفع این جور موارد را نمیگیرد. و الا اگر حدیث رفع ناظر به مرحله امتثال بود. می گفت که چیزی را که قطع دارید که اگر این کار را بکنید امتثال حاصل نمی شود شما نباید بکنید. ولی اگر شک داشته باشید که این مضرّ به امتثال هست یا نیست اشکال ندارد این را اتیان کنید. اگر یک همچین چیزی ما داشته باشیم

سؤال:

پاسخ: نه نه ما دلیل نداریم. رفع ما لا یعلمون

ثقلی که شارع ناحیه امتثال را شارع ثقل نمی آورد. آن ثقل معلول است. ظهور دلیل این نیست. بحث ما همین است دیگر. یعنی ظهور دلیل این است که چیزی که به آن ناظر است به مرحله اصل تکلیف است. اما چیزی که در مرحله امتثال به تبع آن هست ادله ظهور ندارد دیگر. این است که می خواهم نکته ای که اینجا می خواهم در کلام آقای روحانی تکیه کنم همین است. بحث ما بحث استظهاری است. استظهار از ادله حدیث رفع این است که حدیث رفع ناظر به مرحله جعل التکلیف است. بنابر این ضابطه این است اگر مرحله جعل تکلیف در آن شکی وجود داشته باشد آن شک مجرای حدیث رفع است. ولی اگر مرحله جعل تکلیف شک نباشد. شک در این است که این تکلیف معلوم به چه نحوی تحقق پیدا میکند.

سؤال:

پاسخ: معنای حدیث رفع این است دیگر. رفع در مقابل کتب است. کتب یعنی این را الزام کردم و رفع یعنی این را الزام نکردم. یعنی چیزی که کتب به او تعلق می گیرد. ظاهر کتب خود آن است. آن با واسطه کتب به آن تعلق گرفته است. آن چیزی که مستقیما به آن کتب تعلّق گرفته است مرحله جعل تکلیف است. مرحله امتثال مرحله ای است که بالواسطه جعل به آن تعلق گرفته است. یعنی آن هم در واقع بازگشت به آن مرحله جعل باید بکند. ما در واقع بحث این است که اگر آن چیزی که جعل شارع به او تعلّق گرفته است در او نکته مشکوکی وجود داشت جنبه مشکوکی وجود داشت آن نکته و جنبه مشکوک به گردن شما نمی آید. ولی اگر مشکوکیت در ناحیه امتثال است. نمی دانید این تکلیف معلوم به چه نحو در خارج تحقق پیدا می کند.

سؤال:

پاسخ: نه شک نداریم. نه ادله اولیه ای که مطلق است. بحث سر این است که آن چیزی که باعث می شود که ما از آن ادله اولیه رفع ید کنیم حدیث رفع است. بحث این است که استظهار ما از حدیث رفع این است که حدیث رفع استظهار روشنی هم هست کسی هم با این مخالفت نکرده است. نه اینکه استظهار ما. استظهار همه همین است. حدیث رفع با قاعده فراق و تجاوز فرق دارد. قاعده فراق و تجاوز به مرحله امتثال ناظر است. حدیث رفع به مرحله جعل تکلیف. بله در مورد فراق و تجاوز و نمی دانم قاعده البخت حائل و نمی دانم آن قواعدی که در مرحله امتثال ناظر است چیزهای دیگری است. آنها بحث مقام و امتثال هست و که به تبع مقام و امتثال که حالا ما می گوییم آن جایی هم که تصرّف در مقام امتثال شده است معالش به تصرّف در مقام جعل است. حالا آن را کار ندارم. غرضم این است که حدیث رفع که در ما نحن فیه موضوع دلیل هست می گوید آن چیزی که نمی دانید شارع به گردن شما گذاشته است آن مرفوع است. اطلاق رساس یا اطلاق رساسین این را شارع به گردن شما نگذاشته است.

سؤال:

پاسخ: نه رفع ما لا یعلمون در مقابل کتب ما لا یعلمون است. یعنی می گوید آن چیزی که نمی دانید شارع از گردن شما برداشته است. وضع هم همین است

سؤال:

پاسخ: نه آن را وضع نکرده است. غیر مستقیم آن ظهور خلاف ظاهر است.ظاهرش این است که خودش را وضع کرده است. فرق ندارد کتب یا وضع. یعنی آن چیزی که خودش را وضع کرده است. مقام امتثال خودش را وضع نکرده است دیگر. بحث این است دیگر. یعنی آن چیزی که خودش را وضع کرده است اگر در آن شک داشته باشید از گردن شما ساقط است. شارع چه چیزی به گردن شما گذاشته است؟ قتل را گذاشته است. در قتل هم شک ندارید. اطلاق رساس یا اطلاق رساسین را که اصلا به گردن شما نگذاشته است.

سؤال:

پاسخ: رفع ما اضطروا یعنی آن چیزی که من نمی توانم آن را انجام دهم شارع آن تکلیف را از گردن من برداشته است.

سؤال:

پاسخ: ظهور ندارد در شمولیت. ظهور ندارد. ظهور ندارد دیگر. یعنی ظهور ندارد. نه مجمل نیست نخیر. ظهور ندارد. اجمال ندارد. نه مجمل است. ظهور ندارد. این مقدار فقط در این مقدار. ساکت است یعنی مهمل است. احتمال هم نمی دهیم که آن را بگیرد. نه اینکه مردد بین این دو تا است. از باب قدر متیقّن می گوییم نه. ظهور در اخصّ دارد. بحث این است.

سؤال:

پاسخ: آن هم همین جور است. الناس فی سعه ما لا یعلمون.

ببینید این نکته را عرض کنم. حتی شما اگر بخواهید این طوری بگویید که جایی که من اصلا در مورد اطلاق رساس یا اطلاق رساسین اینکه می گویم من موظّف هستم که رساسیت را بندازم نه به خاطر اینکه خود رساسین را شارع به گردن من آورده است. به خاطر اینکه یک عنوان دیگری وجود دارد که معلوم است من باید این عنوان معلوم را محقق کنم. بگوییم من به خاطر اینکه نمی دانم شارع مقدّس به خاطر اینکه من اطلاق رساسین نکردم من را مجازات نمی کند. چون اطلاق رساسین برای من معلوم نیست. درست هم هست. ولی از ناحیه دیگر همین اطلاق رساسین دو حیثین دارد. یک حییثیت معلومه دارد و یک حیثیت مجعوله دارد. از یک طرف من یک شیء معلوم را دارم آن شیء معلوم به خاطر آن معلوم شارع من را عقاب می کند. ولی به خاطر این مجهول من را عقاب نمی کند. الناس فی سعه ما لا یعلمون حیثی است. یعنی آن چیزی که من نمی دانم از آن جهتی که نمی دانم عقابم نمی کند. درست هم هست. ولی همین که من نمی دانم ممکن است مصداق یک عنوان معلوم باشد.

سؤآل:

پاسخ: هر چه اش را نمی دانم. از این حیثی که نمی دانم. یک شیء واحد خارجی ممکن است از ناحیه یک عنوان معلوم باشد و از ناحیه یک عنوان مجهول باشد. بحث علم اجمالی را من عرض کنم. ببینید من نمی دانم این عناء نجس است یا این عناء نجس است. شارع مقدس می گوید اینکه من تو را عقاب می کنم نه به خاطر اینکه ارتکاب عناء شرقی کردی بما انّه عناء شرقی. عناء شرقی بما انه عناء شرعی که معلوم تو نبود. عناء غربی هم بما هو عناء غربی هم که معلوم تو نبود. ولی همین عناء شرقی و غربی همان واقعیت خارجی ممکن است مصداق یک عنوان معلوم دیگری باشد که آن عنوان دیگر تنجیز بیاورد. این خیلی مهم است. توجه فرمایید یک شیء خارجی ممکن است از

اگر شیء خارجی تعذیر و تنجیز می شود تعذیر و تنجیز مال آن شیء خارجی بما هو هو نیست. شیء خارجی از جهت عناوینی که بر آن منطبق هست تعذیر و تنجیز دارد. یک شیء خارجی ممکن است از ناحیه یک عنوان، همین شیئ خارجی معلوم باشد و از ناحیه عنوان دیگری مجعول باشد. فرض کنید شارع به من گفته است که عناء زید را ازش اجتناب کن. من نمی دانم این عناء شرقی عناء زید هست یا عناء غربی عناء زید است. خب من اگر عناء شرقی را مرتکب شدم و واقعا این عناء زید در آمد. شارع می گوید که خب نمی دانستی که این معلوم است. بله از ناحیه عنوان عناء شرقی نمی دانستم و این عنوان عناء شرقی عقاب بر این واقعیّت خارج را نمی آورده است. ولی این منافات با این ندارد که یک عنوان معلوم دیگر باشد که بر همین منطبق باشد و از ناحیه او عقاب شوم. این کلامی که مرحوم آخوند اینجا اشاره کرده است که نسبت به فرد دست بگذاریم برائت جاری می شود. ولی این برائت نسبت به فرد منافات ندارد با اینکه ما یک عنوان معلومی داشته باشیم و آن عنوان معلوم تنجیز بیاورد. چون معنای برائت از فرد این است که این فرد بما انّه معنونٌ بعنوان خاصی که آن عنوان خاص معلوم الحرمه باشد نیست. همین جور هم هست.

سؤال:

پاسخ: حالا نفسی و غیر نفسی را بگذارید کنار.

سؤال:

پاسخ: بحث دیگر ندارد این بحث فکر می کنم یک مقداری واضح باشد.

این محصل این تکه عرضی که تا اینجا داشتیم.

سؤال:

پاسخ: نمی دانم گفته اقتل الکافر.

سؤال:

پاسخ: نه شک نکردم. شک بدوا شک دارم. اطلاق نافی این شکوک است دیگر. در همه مواردی که شک می کنم اطلاق

گفته است اقتل الکافر. شک بدوی است. اطلاق که داری اطلاق که یقین نمی آورد که. شک که می خواهیم بگوییم شکی است که با اطلاق این شک برطرف می شود دیگر. یعنی ذاتا این اطلاق ممکن است مطابق واقع نباشد. این اطلاق ممکن است مطابق واقع نباشد ولی حجت من است.

سؤال:

پاسخ: بله شک که ذاتا دارم. اطلاق که شک را وجدانا از بین نمی برد. می خواهیم بگوییم این چیزی که شک من را برطرف می کند استظهار ما است از ادله. چون استظهار کردیم که اطلاق دارد. اگر استظهار نکنیم مشکلی نیست. نمی توانیم بگوییم حتما باید

یعنی بحث من این است که این مشکل مشکل عقلی ذاتی نیست. اگر هم عقلی است در طول استظهار است. یعنی اگر استظهار من درست باشد بر فرض صحت این استظهار معنا ندارد که شارع مقدس

سؤال:

پاسخ: نه این جور نیست. اینجا احتیاط که چیز نیست بحث من این است. اینجا توجه فرمایید بحث من این است که در طول آن اطلاق عقل انسان می گوید که اشتغال یقینی برائت یقینی می خواهد. چون من می دانم که شارع مقدس قتل را علی وجه الاطلاق خواسته است. چون قتل را علی وجه الاطلاق خواسته است باید من علی اطلاق آن را

سؤال:

پاسخ: اصاله اشتغال یعنی چه؟ نشد نشد

شک در اینکه تکلیف به چه چیزی تعلّق گرفته است نداریم. ولی بحث این است که عقل انسان می گوید آن قاعده اشتغال یقینی برائت یقینی می خواهد آن قاعده قطعی عقلی است. اینکه ما می خواهیم بگوییم این قاعده شرعی نیست ها. عقل انسان می گوید که شما وقتی یک تکلیف قطعی دارید، این باید حتما برائت یقینی حاصل کنید. بنابراین اگر هم بدوا شکی دارید با توجه به این قاعده عقلی ای که توجه می کنید شک شما قطعا از بین می رود. چون قاعده عقلی قطعی است نه قاعده عقلی تعبدی. فرق دارد با برائت. برائت یک چیزی است که مثلا برائت شرعی از استظهار ادله و فلان و امثال اینها حاصل شده است. ولی اشتغال. اشتغال یک قاعده شرعی است دیگر. قاعده عقلی قطعی است دیگر. حالا اینها یک مقداری در الفاظ گیر کردیم. از الفاظ بگذارید بیاییم بیرون محصَّل عرض من این است که این جاها آن چیزی که مهم است نحوه استظهار از ادله است. و قطعا هم استظهار همین جور است که آقایان کرده اند و درست هم هست و من در صحت فرمایش آقایان بحثی ندارم. نحوه لحن کلام را می خواهم بگویم که لحن کلام کأنه یک قاعده عقلی خیلی واضح است. این شکلی نیست. بحث بحث نحوه استظهار از ادله رفع است. اولا ادله اولیه ای که گفته است اقتل الکافر. این اقتل الکافر اطلاق دارد. یک. ادله براتی که نسبت به اقتل الکافر می آید آن را به یک نحوی از انحاء مفادش را تغییر می دهد آن هم در ما نحن فیه که ما نسبت به قتل کافر شکی نداریم و شک ما در محقّق خارجی اش هست آن هم تردیدی نیست. حالا در مورد بعضی از مثال های خاصّ آن که مثلا فرض کنید در جایی که آن عنوانی که ما می دانیم دقیقا بر آن عنوان خارجی منطبق می شود. مثلا جایی که شارع مقدس گفته است سبب القتل را ایجاد کن. اینکه شهید صدر می گوید این جاها مجرای برائت هست. در واقع بازگشت عرض ما این است که اینکه شارع گفته است رفع ما لا یعلمون، در جایی که عنوان سبب القتل را هم به کار ببرد سبب القتل یک عنوان معلوم است ولو محقق خارجی اش مردد بین اقل و اکثر باشد این باعث نمی شود که عرفا عنوان مجهولٌ بر این صدق کند. حالا یک نفر بگوید عرفا صدق می کند بحث استظهاری اگر باشد آن یک بحث دیگر است. در جایی که مأمور به ما خارج از آن محصّل باشد این خیلی واضح است این استظهار. ولی آن جایی که مأمور به ما عنوانی باشد که بر آن اجزا قابل انطباق است. ممکن است کسی این استظهار ما را نپذیرد. بگوید نه استظهار این جور نیست نه رفع ما لا یعلمون این موارد را می گیرد خب ما خیلی، ما استظهارمان این جوری است حالا کسی دیگر استظهارش یک جور دیگر باشد آن حرفی دیگر است. این حالا امروز نرسیدم به آن قسمت اصلی بحث که می خواستم دنبال کنم این را شنبه ملاحظه فرمایید. فردا کلاس راهنما این قسمت کلام مرحوم شهید صدر را که این قسمتی که شهید صدر این پنج صورت را از اول پنج صورت بحث های مقدماتی اش را کنار بگذارید از اول پنج صورت که ایشان تطبیق کرده اند من اکثر بحث هایش را درز گرفتم. این را ملاحظه فرمایید همین بحث را در کلاس راهنما به آن می پردازیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد